

نقدی بر

بوستان سعدی

انتخاب و توضیح: دکتر حسن انوری

دکتر احمد علی زاده*

آرش مطلبی**



* بوستان سعدی.

** انتخاب و توضیح: دکتر حسن انوری.

* چاپ اول، تهران: دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۱.

چکیده

موضوع این مقاله، نقد و بررسی بوستان سعدی است که به انتخاب و توضیح استاد فاضل، جناب آقای دکتر حسن انوری، تهیه شده است و از آن به عنوان کتاب درسی واحد «بوستان سعدی» در دانشگاه پیام نور استفاده می‌شود. چاپ نخست کتاب، در آبان ماه سال ۱۳۷۲ و چاپ هشتم آن، که آخرین چاپ کتاب و مبنای نقد در این مقاله است، در شهریور ماه ۱۳۸۱ صورت پذیرفته است. به تصریح مؤلف محترم، ابیات و حکایات انتخاب‌شده، از بوستان سعدی، تصحیح و توضیح زنده‌یاد غلامحسین یوسفی است، که در شرح هم از تعلیقات همان کتاب و شرح بوستان مرحوم محمد خزائلی استفاده شده است. نگارندگان بی‌بضاعت این سطور پس از مطالعه دقیق و تدریس کتاب در نیمسال‌های گذشته، درباره معانی برخی از ابیات، شرح بعضی از اعلام جغرافیایی، نکات دستوری و بلاغی، اشارات قرآنی و احادیث نبوی و پاره‌ای از مسائل دیگر، یادداشت‌هایی دارند که در اینجا به پیشگاه ناقدان ادب عرضه می‌شود. غرض، رفع ابهامات و اغلاط موجود و افزودن پاره‌ای از توضیحات جهت تسهیل مطالعه کتاب برای دانشجویان رشته زبان ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور و سایر دوستداران سخن شیرین شیخ اجل، سعدی شیرازی، در بوستان (سعدی‌نامه) است. در این مجال از اغلاط چاپی کتاب چشم‌پوشی شده است.

واژه‌های کلیدی: سعدی، گزیده بوستان، تصحیح، توضیح، نقد.



طرحی از چهره سعدی



۱. به نام خدایی که جان آفرید

سخن گفتن اندر زبان آفرید (ص ۷)

* هرچند که در نسخ قدیم بوستان همین صورت دیده می‌شود، ولی دکتر جعفر مؤید شیرازی در کتاب *بازیافت بوستانی‌های سعدی* (صص ۲۱ - ۲۶) معتقدند که با عنایت به زیبایی بلاغی و عواملی چون حسن مطلع، نکات دستوری و براعت‌استهلال و قصد سعدی در شمارش اسماء الهی، که شمارش آن طبق حدیث نبوی ثواب دارد، این ضبط صحیح نیست و بر ساخته کاتبان است و ضبط دقیق‌تر بیت به صورت زیر است که در نسخه مرحوم دکتر محمد خزائلی دیده می‌شود:

به نام خداوند جان آفرین

حکیم سخن در زبان آفرین (خزائلی، بی‌تا: ص ۳۳)

دکتر مؤید ضمن مقایسه دیباچه شاهنامه با دیباچه بوستان و ذکر اثرپذیری سعدی از دیباچه شاهنامه سترگ معتقد است که: «هرچند ضبط دکتر یوسفی ساز و برگ و آهنگ شاهنامه‌ای دارد، اما با این همه، در بوستان شاهنامه‌ای بودن سازواره ابیات احتمالاً نشانی از اصالت بوستانی است» (مؤید شیرازی، ۱۳۷۷: ص ۲۱).

با عنایت به بیت دوم بوستان:

خداوند بخشنده دستگیر

کریم خطابخش پوزش‌پذیر

که در آن کلمه «خداوند» به کار رفته است، معقول چنین می‌نماید که در بیت اول به جای «خدا»، شیخ سعدی «خداوند» به کار برده و سعدی‌نامه خود را چنین شروع کرده است:

به نام خداوند جان آفرین

حکیم سخن در زبان آفرین

خداوند بخشنده دستگیر

کریم خطابخش پوزش‌پذیر (نیز برای مزید اطلاع از دلایل ترجیح ضبط خزائلی بر ضبط یوسفی و آگاهی از مستندات دکتر مؤید شیرازی، بنگرید به کتاب *بازیافت بوستانی‌ها*، صص ۲۱ - ۲۶).

۲. و گر خشم گیرد به کردار زشت

چو باز آمدی ماجرای درنوشت (ص ۷)

* در این بیت یکی از عیوب قافیه دیده می‌شود که شارح به آن اشاره‌ای کرده است: ناهمسانی مصوت کوتاه در هجای قافیه، قیل از حرف قید («ز» و «و») اقواء است. نیز دکتر مؤید شیرازی در کتاب خود معتقد است که به جای «به کردار»، «ز کردار» صحیح است (بنگرید به: مؤید شیرازی، ۱۳۷۷: صص ۲۷ - ۲۸).

۳. نه گردنکشان را بگیرد به فور

نه عذرآوران را براند به جور (ص ۷)

بگیرد: گرفتار کند، عقوبت رساند (مؤلف).

* گرفتن در اینجا عیناً ترجمه مؤاخذه عربی است، به معنای مورد سؤال و بازجویی قرار دادن و پرسش کردن. سعدی در باب دهم در اواخر بوستان می‌گوید:

مرا گر بگیری به انصاف و داد

بنالم، که عقوم نه این وعده داد (سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ص ۱۹۷)

۴. به قدرت نگهدار بالا و شیب

خداوند دیوان روز حسیب (ص ۷)

دیوان: در اینجا به معنای نامه اعمال است (مؤلف).

* دیوان در اینجا به معنای دفترخانه، اداره و دادگاه است، نه نامه اعمال. روز حساب (روز قیامت)، مثل یک جلسه دادگاه و محکمه رسیدگی به اعمال تصور شده است. سعدی در دیباچه بوستان در تنای سید المرسلین، رسول اکرم (ص)، دیوان را به معنای دادگاه و دفترخانه به کار برده و حضرت رسول را صدرنشین و شفیع آن دیوان دانسته است:

شفیع الوری، خواجه بعث و نشر

امام الهدی، صدر دیوان حشر (سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ص ۳۶)

«خداوند دیوان روز حسیب» به معنای مالک، قاضی و سرور محکمه روز قیامت است که وصف خداوند است. دکتر یوسفی و دکتر خزائلی هم آن کلمه را به غلط، نامه اعمال معنا نموده‌اند.

۵. نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم

نه در ذیل وصفش رسد دست فهم (ص ۸)

«ذیل وصف» مانند مرغ وهم، اضافه تشبیهی است (مؤلف).

* درباره «ذیل» باید گفت دیگر معانی ذیل، پایین، انتها و زیر،

پایین‌ترین و گوشه‌لباس است. می‌توان گفت «ذیل» با کلمه «اوج» صنعت طباق را ایجاد کرده است. در ترکیب «ذیل وصف» می‌توان گفت «وصف» به جامه‌ای یا پوشنده‌جامه‌ای مانند شده، اما خود آنها ذکر نشده است؛ بلکه یکی از لوازم و ملایمات مشبّه‌به، که «ذیل» باشد، ذکر شده است؛ بنابراین «ذیل وصف» اضافه استعاری است، نه تشبیهی.

۶. توان در بلاغت به سبحان رسید
نه در ذات بی‌چون سبحان رسید (ص ۸).

میان سبحان و سبحان آرایه جناس اشتقاق هست (مؤلف).

* «سبحان» و «سبحان» از یک رشته نیستند؛ بنابراین صحیح این است که بین آنها آرایه جناس شبه‌اشتقاق هست، نه اشتقاق. با عنایت به پس و پیش شدن دو حرف «ب» و «ح»، می‌توان بین دو کلمه «سبحان» و «سبحان» قائل به صنعت قلب بعض شد؛ نظیر تربت و رتبت، رحیم و حریم. خاقانی گوید:

جنت، رقمی ز رتبت اوست

تبت، اثری ز تربت اوست (شمیسا، ۱۳۸۳: ص ۷۰)

۷. سوم باب عشق است و مستی و شور

نه عشقی که بندگان بر خود به زور (ص ۸)

بندگان بر خود به زور؛ به زور به خود نسبت دهند، [بدان] تظاهر کنند (مؤلف).

* «زور» در اینجا به معنای دروغ و ناراستی است. نظیر این کاربرد را در کلیله و دمنه بهرامشاهی می‌بینیم: «و هرچه به زرق و افتراء ساخته بود، اگر به نفاذ رسد، دست تدارک از آن قاصر و وجه تلافی در آن تاریک باشد؛ که باطل و زور هرگز کم نیاید؛ آن را اندازه و نهایت صورت نبندد» (منشی، ۱۳۷۱: ص ۱۰۲).

۸. چو درویش، بی‌برگ دیدم درخت

قوی‌بازوان سست و درمانده سخت (ص ۲۱)

معنای بیت: یعنی تهیدست و درویش را مانند درخت که عاری از برگ بود، بی‌توشه و آذوقه دیدم. آدم قوی‌بازو، سست و سخت درمانده و بیچاره [شده بود] (مؤلف).

* معنای مؤلف از بیت کلاً اشتباه و غلط است. طبق معنای ایشان، درویش، مشبّه و درخت، مشبّه‌به است؛ حال آنکه عکس

این حالت صحیح است. معنای صحیح چنین است: درخت را مثل انسان تهیدست، بی‌برگ و توشه دیدم؛ بازوان قوی (تنه و شاخه‌های درخت) سست و درمانده شده بود.

۹. طمع کرده بودم که کرمان خورم

که ناگه بخوردند کرمان سرم (ص ۲۲)

میان کرمان مصرع اول، که اسم خاص است، و کرمان مصرع دوم، که جمع کرم است، جناس تام و مرفو هست (مؤلف).

* جناس مرفو نام دیگر جناس مرکب است. در جناس مرکب (مرفو) حتماً باید یکی از متجانسین بسیط و دیگری مرکب (در اصل بیش از یک کلمه) باشد، نه جمع یک کلمه. «کرمان» در مصرع دوم بیت مورد بحث، جمع «کرم» است و کلمه بسیط و غیرمرکب است؛ پس فقط جناس تام بین کرمان و کرمان برقرار است، نه جناس مرفو یا مرکب. مولوی در مثنوی فرماید:

تن قفس شکل است، تن شد خار جان

در فریب داخان و خارجان (مولوی، ۱۳۸۵: ص ۸۵)

در این بیت، «خارجان» در مصرع دوم با وجود جمع بودن بسیط، با خار جان مصرع اول که مرکب است، صنعت جناس مرکب (مرفو) ایجاد کرده است.

۱۰. ملک را دل رفته آمد به جای

بختدید و گفت ای نکوهیده‌رای (ص ۲۰)

را؛ نشانه اضافه است (مؤلف).

* صحیح‌تر این است که بگوییم «را» نشانه فک و گسستگی اضافه است. «را» بین مضاف‌الیه و مضاف فاصله انداخته، رابطه اضافی بین مضاف و مضاف‌الیه را از بین برده، تقدّم و تأخر آن دو را بر هم زده است؛ نظیر این بیت حافظ:

بیا تا گل برفشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم (حافظ شیرازی،

۱۳۶۲: ص ۷۵۰)

۱۱. به کار آمد آنها که برداشتند

نه گرد آوردند و بگذاشتند (ص ۲۳)

معنای بیت: یعنی نه اجر و ثواب کارهای خیری که کردند و با خود

بوستان سعدی

بردند، به کارشان آمد، نه آن ثروتی که گرد کردند و بعد از خود باقی گذاشتند (مؤلف).

* مصرع نخست غلط معنا شده و «به کار آمد» «به کار نیامد» معنا شده است. اجر و ثواب کارهای خیری که کردند و با خود بردند به کارشان آمد؛ نه...

۱۲. برد هر کسی بار در خورد زور

گران است پای ملخ پیش مور (ص ۳۴)

* بیت تلمیح دارد به داستان مهمان شدن سلیمان پیش مور و پذیرایی مور با پای ملخ (ران ملخ) از سلیمان، که شارح به این واقعه اشاره‌ای نکرده است: «وقتی که سلیمان بعد از مباحثه با پادشاه موران (منذر یا عرجا) در صدد مراجعت بود، پادشاه موران گفت شایسته نیست که تو گرسنه برگردی. اینک من تو را به ران ملخی پای ملخی میهمان می‌کنم. سلیمان و لشکریان او از آن ملخ خوردند و سیر شدند و ران ملخ تمام نشد. برخی گفته‌اند که به فرمان خداوند، خوشه گیاهی نیز روید که چهارپایان سلیمان از آن خوردند و سیر شدند. سلیمان چون قدرت الهی را دید، چهل روز به عبادت پرداخت» (شمیسا، ۱۳۸۶: ص ۳۹۰).

۱۳. کسی نام حاتم نبردی برش

که سودا نرفتی از او بر سرش (ص ۳۷)

که سودا نرفتی از او بر سرش: حسادت نمی‌ورزید و خشمگین نمی‌شد (مؤلف).

* ظاهراً معنای بیت باید چنین باشد که هیچ کس نام حاتم و توصیف جود و سخاوت او را پیش او نمی‌کرد؛ چون با شنیدن آن حسادت می‌کرد و خشمگین می‌شد و این خشم از سر او بیرون نمی‌رفت. مصرع اول این بیت قرینه‌ای است که از شنیدن اوصاف حاتم، پادشاه ناراحت و خشمگین می‌شده است؛ چه در غیر این صورت، اطرافیان او با خاطری آسوده می‌توانستند پیش او از جوانمردی‌های حاتم صحبت کنند. نیز ابیات دیگر حکایت هم مؤید همین معنی است:

که چند از مقالات این بادسج

که نه ملک دارد، نه فرمان، نه گنج

شنیدم که جشنی ملوکانه ساخت
چو چنگ اندر آن بزم خلقی نواخت
در ذکر حاتم کسی باز کرد
دگر کس ثنا گفتن آغاز کرد
حسد مرد را بر سر کینه داشت

یکی را به خون خوردنش برگماشت ... (سعدی شیرازی، ۱۳۷۲:

صص ۹۰-۹۱)

۱۴. نه دل دامن دلستان می‌کشد

که مهرش گریبان جان می‌کشد (ص ۵۵)

* معنی بیت: دل من نیست که دامن دلدار را می‌کشد؛ بلکه عشق اوست که گریبان جانم را رها نمی‌کند (مؤلف، به نقل از حواشی مرحوم یوسفی ص ۳۱۹). معنای بیت به این صورت غلط است. مؤلف به تبع سهو مرحوم استاد یوسفی، بیت را غلط معنا نموده است. معنای دقیق بیت چنین است: این دامن معشوق نیست که دل مرا به جانب خود می‌کشد و مرا شیفته خود می‌کند؛ بلکه عشق اوست که گریبان جانم را گرفته و مرا اسیر و شیفته خود کرده است. فاعل مصرع اول، «دامن دلستان» است، نه دل.

۱۵. مکن گریه بر گور مقتول دوست

قل الحمدلله، که مقبول اوست (ص ۵۶)

معنای مصرع دوم: بگو خدا را شکر که در درگاه او (معشوق) مورد قبول واقع شده است (مؤلف).

* شارح در اینجا هم به تبع سهو مرحوم استاد یوسفی، معنای مصرع دوم را غلط قید کرده است. معنای صحیح بیت چنین است: بر قبر کسی که در راه معشوق و محبوب فدا شده است، گریه مکن؛ برای او سوره حمد (فاتحه) بخوان، که این برای او پسندیده و کارساز است و گره‌گشا. «الحمدلله» با مجاز به علاقه جزئیت یا کنایه، به معنای خواندن حمد و سوره (=سوره توحید) است، که اصطلاحاً به آن فاتحه گفته می‌شود. شاعر می‌گوید: پس از مرگ عاشقی که در راه عشق معشوق فدا شده است، گریه نکن؛ برای او فاتحه بخوان، که این به کار او می‌آید و به دردش می‌خورد. تقریباً شبیه بیتی است در قطعه‌ای که پروین اعتصامی برای سنگ مزار

خود سروده است:

صاحب آن همه گفتار امروز

سائل فاتحه و یاسین است (اعتصامی، ۱۳۷۲: ص ۳۸۴)

۱۶. مریز ای حکیم آستین‌های دُر

چو می‌بینی از خویشتن خواجه پر (ص ۷۶)

* «خواجه» در مصرع دوم در ضدّ معنای اصلی، به معنای «مدعی بی‌خرد و فرومایه» به کار رفته است (صنعت تهکم)، که مؤلف اشاره‌ای به آن نکرده است. تهکم را برخی از علمای بلاغت، صنعت فن بدیع، برخی استعاره عنادیه و برخی دیگر مجاز به علاقه تضاد دانسته‌اند. نظیر این:

حافظ به خود نبوشید این خرّقه می‌آلود

ای شیخ پاکدامن، معذور دار ما را (حافظ شیرازی، ۱۳۶۲: ۲۶)

۱۷. چو گاوی که عصار چشمش بیست

دوان تا به شب، شب همان جا که هست (ص ۹۳)

* مؤلف در این بیت به دلیل این کار (بستن چشم گاو در حال روغن‌گیری) اشاره نکرده است، که جا دارد برای روشن‌تر شدن مفهوم بیت برای خوانندگان، به آن اشاره‌ای شود. ظاهراً این کار برای آن بوده است که در ضمن چرخیدن گاو، سرش گیج نخورد. این کار را در آسیاب‌های قدیم، در آرد کردن گندم هم انجام می‌دادند و گاوی را که دور سنگ آسیاب می‌چرخید، گاو خراس می‌گفتند. این گاو در ادب فارسی رمزی از سرگشتگی است. خاقانی می‌گوید:

کعبه روغن‌خانه‌ای دان، روز و شب گاو خراس

گاو پیسه‌گرد روغن‌خانه‌گردان آمده (خاقانی شروانی، ۱۳۷۳: ۳۷۱)

آسیمه‌سر چو گاو خراسم، که چشم‌بند

نگذارم که دیده به روغن درآورم (همان: ۲۴۱)

۱۸. تفکر شبی با دل خویش کرد

که پوشیده زیر زبان است مرد (ص ۱۱۴)

* «پوشیده زیر زبان ...» برابر با این جمله عربی است: «المرء مخبوء تحت لسانه»؛ یعنی: انسان در زیر زبان خود پنهان است.

این جمله را به پیغمبر (ص) نسبت داده‌اند (مؤلف). این عبارت را در دو فقره از کلمات قصار امیرالمومنین علی (ع) در نهج البلاغه هم می‌بینیم: «المرء مخبوء تحت لسانه» (حکمت شماره ۱۴۸)؛ «تکلموا تعرفوا، فإن المرء مخبوء تحت لسانه» (حکمت شماره ۳۹۲). و در کتاب عیون الأخبار، ج ۱، ص ۴۳۱، با اندکی تغییر از زبان احنف شنیده شده است: «قال الأحنف حتف الرجل مخبوء تحت لسانه». (برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به: فروزانفر، ۱۳۸۵: ۱۸۰). بدین صورت هم شنیده شده است: «المرء مخبوء فی طی لسانه لا فی طیلسانه». در مثنوی مولوی هم این مضمون هست:

آدمی مخفی‌ست در زیر زبان

این زبان پرده‌ست بر اسرار جان

۱۹. حضورش پریشان شد و کار زشت

سفر کرد و بر طاق مسجد نبشت (ص ۱۱۴)

بحضورش پریشان شد: حضور ذهن را از دست داد (مؤلف).

* پریشان شدن حضور در اینجا به معنی پراکنده شدن مردم از پیرامون اوست. اگر به ایات پیشین که قبل از بیت مورد بحث هست، توجه شود، معنای بیت دقیقاً روشن می‌گردد:

یکی خوب‌خلق خلق پوش بود

که در مصر یک چند خاموش بود

خردمند مردم ز نزدیک و دور

به گردش چو پروانه جوان نور

تفکر شبی با دل خویش کرد

که پوشیده زیر زبان است مرد

اگر همچنین سر به خود در برم

چه دانند مردم که دانشورم؟

سخن گفت و دشمن بدانست و دوست

که در مصر نادان‌تر از وی هموست

حضورش پریشان شد و کار زشت

سفر کرد و بر طاق مسجد نبشت

در آینه گر خویشتن دیدمی

به بی‌دانشی پرده ندریدمی (سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ص ۱۵۵)

بوستان سعدی

۲۰. بهایم خموشند و گویا بشر

زبان بسته بهتر که گویا به شر (ص ۱۱۵)

میان «بشر» و «به شر» جناس مرکب هست (مؤلف).

* جناس مرکب (مرفو) زمانی بین دو کلمه متجانس ایجاد می‌شود که آن دو کلمه از حیث نگارشی (املایی) عین هم باشند، فقط یکی از کلمات در اصل بسیط باشد، ولی دیگری مرکب و غیربسیط؛ بنابراین در اینجا جناس مرکب منتفی است. در «به شر» چون هاء کلمه «به» غیر ملفوظ است، می‌توان گفت که بین «بشر» و «به شر» به لحاظ اختلاف در مصوت کوتاه، جناس ناقص دیده می‌شود. نظیر «مهر» و «مهر» در این بیت سعدی:

ای مهر تو در دل‌ها، وی مهر تو بر لب‌ها

وی شور تو در سرها، وی سر تو در جان‌ها (سعدی شیرازی،

۱۳۸۵: ص ۵۳۷)

۲۱. از آن همنشین تا توانی گریز

که مر فتنه خفته را گفت خیز (ص ۱۱۷)

* مضمون مصراع دوم مقتبس از یک حدیث نبوی است که مؤلف در شرح بیت به آن اشاره‌ای نکرده است: «الفتنه نائمة، لعن الله من أيقظها». در گلستان هم در ضمن حکایتی آمده است:

ظالمی را خفته دیدم نیمروز

گفتم این فتنه‌ست، خوابش برده به (نشر انتشارات هرمس،

ص ۳۳؛ برای اطلاع بیشتر و دیدن مأخذ حدیث، بنگرید به: سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ۲۴۳)

۲۲. مکن عمر ضایع به افسوس و حیف

که فرصت عزیز است و الوقتُ سیف (ص ۱۴۰)

* «الوقت سیف» را مؤلف به نقل از یادداشت‌های مرحوم یوسفی، پاره‌ای از یک حدیث نبوی ذکر کرده است. برخی از کتب صوفیه آن را حدیث ندانسته، از الفاظ و ملفوظات مشایخ به حساب آورده‌اند (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: فروزانفر، ۱۳۸۵: ص ۱۲؛ هجویری، ۱۳۵۸: ۴۸۲؛ میهنی، ۱۳۶۷: ص ۲۸۵ و صدری‌نیا، ۱۳۸۰: ص ۵۹۲).

۲۳. چو دخمه برآمد پس از چند روز

که بر وی بگرید به زاری و سوز (ص ۱۴۰)

* ضبط صحیح مصراع اول طبق ضبط مرحوم یوسفی (ص ۱۸۶): به دخمه برآمد پس از چند روز.

۲۴. تو را خود بماند سر از ننگ پیش

که گردت بر آید علم‌های خویش (ص ۱۴۲)

* ضبط صحیح مصراع دوم طبق ضبط یوسفی (۱۸۹): «که گردت بر آید عمل‌های خویش».

۲۵. عجب نیست بر خاک اگر گل شکفت

که چندین گل‌اندام در خاک خفت (ص ۱۴۳)

* حسن تعلیلی زیبا در این بیت سعدی هست که مؤلف ذکر آن را از قلم انداخته است. سعدی در قطعه‌ای زیبا هم این صنعت را به کار برده است:

هیچ دانی که آب دیده پیر

از دو چشم جوان چرا نچکد؟

برف بر بام سالخورده ماست

آب در خانه شما نچکد (سعدی شیرازی، ۱۳۸۵: ص ۱۰۶۹)

۲۶. به پیران پشت از عبادت دوتا

ز شرم گنه دیده بر پشت پا (ص ۱۵۶)

معنای مصرع دوم: پیران که از شرم گناه، چشم به زیر انداخته‌اند و چشمان بر روی پاست (مؤلف).

* شارح به مفهوم کنایه «دیده بر پشت پا دوختن»، به معنای از شرم و خجالت سر پایین انداختن، اشاره‌ای نکرده است. در بوستان می‌خوانیم:

ز وجد آب در چشمش آمد چو میغ

ببارید بر چهره سیل دریغ

به نیران شوق اندرونش بسوخت

حیا دیده بر پشت پایش بدوخت (سعدی شیرازی، ۱۳۷۲: ص ۱۰۸)

و در گلستان (مصحح یوسفی، ص ۵۵): «دیگر عروس فکر من از بی‌جمالی سر بر نگیرد و دیده یأس از پشت پای خجالت بر ندارد و در زمره صاحب‌دلان متجلی نشود، مگر آنکه ...».

پی‌نوشت

ترجمه و تنظیم حسین داودی. چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- گرگانی، شمس العلماء، ۱۳۷۷، ابداع البدایع. تصحیح حسین جعفری، مقدمه جلیل تجلیل. چاپ اول، تبریز: احرار.
- منشی، نصرالله، ۱۳۷۱، انشای کلبه و دمنه. تصحیح مجتبی مینوی. چاپ دهم، تهران: امیرکبیر.

- مولوی، جلال‌الدین محمد، ۱۳۸۵، مثنوی. تصحیح نیکلسون. چاپ سوم، تهران: هرمس.
- مؤید شیرازی، جعفر، ۱۳۷۷، باز یافت بوستانی‌های سعدی. شیراز. چاپ اول، شیراز: ایما.
- میهنی، محمد بن منور، ۱۳۶۷، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ دوم، تهران: آگاه.
- هجویری، علی بن عثمان، ۱۳۵۸، کشف المحجوب. تصحیح ژوکوفسکی. با مقدمه قاسم انصاری. چاپ اول، تهران: طهوری.

تصحیح و پوزش

در شماره ۲۶ (خرداد ۱۳۸۸) کتاب ماه ادبیات، مقاله‌ای تحت عنوان «اشعار تازه‌یافته ظهیرالدین فارابی»، از جناب آقای مسعود تاکی منتشر شد. در مقاله مذکور، متأسفانه چند مورد خطای چاپی و عبارتی راه‌یافته بود که با پوزش از نویسنده محترم و خوانندگان گرامی، تصحیح می‌شود:

۱. ص ۴۶، پی‌نوشت ۱: به جای «این رباعی ...»، «این قطعه» صحیح است.

۲. ص ۴۵، ستون اول، شماره ۲: به جای «از ابطال حکم انوری توسط ظهیرالدین فارابی گفته»، «به ابطال حکم انوری توسط ظهیرالدین فارابی پرداخته» صحیح است.

۳. ص ۴۵، آخر ستون اول: ترتیب ابیات رباعی نقل شده جابه‌جا گردیده، که صحیح آن، این است:
در وقت ستارگان به هم پیوستن
دانست جهان کزو نخواهد رستن
بیشی به دو مه تو را به شاهی بنشاند
تا باد ز بیم تو نیارد جستن

۴. ص ۴۵، ستون دوم: (عراقی ۲۵۳۷ / ۱۳۵۷ ش: ۱۳۰) غلط و صحیح آن، (خاقانی ...) است. در کتابنامه نیز در بیان مشخصات تحفة العراقین، «عراقی، فخرالدین ...» غلط و «خاقانی ...» صحیح است.

۵. ص ۴۵، ستون دوم، شماره ۴: مصراع اول رباعی به این شکل صحیح است:

«آنان که به جهل با تو می‌بستیزند».

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور.

** دانشجوی دکتری ادبیات فارسی، مدرّس دانشگاه پیام‌نور.

کتابنامه

- ابن ابی‌طالب، علی (ع)، ۱۳۸۶، نهج البلاغه. ترجمه محمدمهدی فولادوند. چاپ دوم، تهران: صائب.
- اشرف‌زاده، رضا، ۱۳۸۶، فرهنگ باز یافته‌های ادبی از متون پیشین. چاپ اول، مشهد: دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد و نشر سخن‌گستر.
- اعتصامی، پروین، ۱۳۷۲، دیوان. با مقدمه عبدالعظیم صاعدی. چاپ دوم، تهران: روایت.
- انوری، حسن، ۱۳۸۱، بوستان سعدی. چاپ هشتم، تهران: پیام‌نور.

- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، ۱۳۶۲، دیوان. تصحیح پرویز ناتل خانلری. چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- خاقانی شروانی، بدیل بن علی، ۱۳۷۳، دیوان. تصحیح ضیاء‌الدین سجادی. چاپ چهارم، تهران: زوار.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، ۱۳۷۲، بوستان. تصحیح غلامحسین یوسفی. چاپ چهارم، تهران: خوارزمی.
- -----، ۱۳۶۹، گلستان. تصحیح غلامحسین یوسفی. چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- -----، ۱۳۸۵، کلیات. تصحیح محمدعلی فروغی. چاپ اول، تهران: هرمس.

- -----، ۱۳۸۱، بوستان سعدی. شرح رضا انزابی‌نژاد و سعید قره‌بگلو. چاپ دوم، تهران: جامی.
- -----، ۱۳۷۹، بوستان. تصحیح محمدعلی ناصح، با حواشی خلیل خطیب رهبر. چاپ پنجم، تهران: صفی‌علیشاه.
- -----، بی‌تا، شرح بوستان. محمد خزائلی، چاپ دوم، تهران: جاویدان.

- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۶، فرهنگ تلمیحات. چاپ اول، تهران: میترا.
- -----، ۱۳۸۳، نگاهی تازه به بدیع. چاپ چهاردهم، تهران: فردوس.

- صدری‌نیا، باقر، ۱۳۸۰، فرهنگ مآثورات متون عرفانی. چاپ اول، تهران: سروش.
- عفیفی، رحیم، ۱۳۷۶، فرهنگنامه شعری. چاپ دوم، تهران: سروش.

- فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۸۵، احادیث و قصص مثنوی.